



روزانه ها ...



پیوندها

قلم ها



خانه



آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد : تنها برای خواندن ست و ...



گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آراد (م.) ایل بیگی

450

امیر نجات : « سید هندی » [خمینی]

چهارهائی
در
تاریخ ایران
جلد ۲

حق چاپ و نشر به هر سوال و پاسخ
معمول و غیر معمولی است
فقط مطالب بصورت ضمنی که در
مراجعه و محصلان آزاد است

شماره کتابخانه کتبی
۸۱ - ۸۰۵۵۳

این کتاب در ایالت نیویورک - کنیا
توسط آمریکا در ... به چاپ رسیده

IRAN
FACES IN
HISTORY

All rights reserved. No part of this book may
be reproduced in any form or by any means, except for
the inclusion of brief quotations in a review,
without permission in writing from the publisher.

Library of Congress Catalog Card No.:
81 - 80553
Volume 2

۱۰
دلار
\$10.00

از انتشارات سازمان فرهنگی شوی
Eastern Publishing Society
A Non-profit Organization

چهارهائی
در
تاریخ ایران

بریتانیا

جلد دوم

فهرست مندرجات

پادشاهی از جلد اول	۱
پیشگفتار	۱ تا ۶
فصل اول	۱ تا ۱۳ - اعلام خطر
فصل دوم	۱۴ تا ۱۶ - سید هندی
فصل سوم	۱۷ تا ۵۰ - تبلیغ اسلام
فصل چهارم	۵۱ تا ۶۲ - تورم بزرگ
فصل پنجم	۶۳ تا ۷۶ - فرار صراط
فصل ششم	۷۷ تا ۹۴ - ایران و عراق
فصل هفتم	۹۵ تا ۱۰۲ - امام پیغمبر
فصل هشتم	۱۰۳ تا ۱۱۸ - بسی - بسی - بسی
فصل نهم	۱۱۹ تا ۱۳۹ - ژنرال آمریکائی
فصل دهم	۱۴۰ تا ۱۵۶ - غایب و پنهان
فصل یازدهم	۱۵۷ تا ۱۶۹ - اسلامی و دیکتاتوری
فصل دوازدهم	۱۷۰ تا ۱۷۸ - وانکیسان کوچک
فصل سیزدهم	۱۷۹ تا ۲۰۳ - دولت غیر قانونی
فصل چهاردهم	۲۰۴ تا ۲۱۳ - فیلموف موز
فصل پانزدهم	۲۱۴ تا ۲۲۴ - صاحب
فصل شانزدهم	۲۲۵ تا ۲۳۱ - سقوط
فصل هجدهم	۲۳۲ تا ۲۶۱ - دو آرزو
فصل نهمین	۲۶۲ تا ۲۹۴ - آوار
فصل نوزدهم	۲۹۵ تا ۳۰۴ - شاهنشاه شاهان

بخش آثار :

جامعیت کشورهای مسلمان جهان - ۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵	تألیف اساسی شریعه - از ۲۱۶ تا ۲۲۹
آثار عمومی - ۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸	نام نهفته ها و کتابها - ۲۳۰
ارتز ایران - ۳۰۹-۳۱۰	روزنامه ها و جلاخ - ۲۳۱
بنیاد پهلوی - ۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۵	فهرست مندرجات - از ۳۲۲ تا ۳۲۹

-۱۵-

۲

سید هندی !

از سالها قبل در هندوستان موقوفه‌ای بنام "موقوفه" اود" وجود داشته که از محل عواید حاصل از آن به شیعیان جهان کمک شده است .

"موقوفه" اود" از ثروت غازی الدین پادشاه "صوبه" بود و بر اساس وقفنامه عواید موقوفه نیچی به وسیله "نایب السلطنه" هندوستان در اختیار علمای کرپلا و نیچی دگر در اختیار عمای نجف قرار میگرفت و از طریق نمایندگی سیاسی انگلیس در عراق بر اساس فوق تقسیم میشد . نایب السلطنه هند عواید سالانه موقوفه را در بانک انگلستان به ودیعه میگذاشت و طبق دستور مقامات سیاسی انگلستان مورد استفاده قرار میگرفت .

"سیر آرتور هارد پینک" نویسنده کتاب "یک دیپلمات در شرق" که بیست سالهای ۱۲۸۰ - ۱۲۸۵ هجری قمری در مقام وزیر مختار انگلیس در تهران انجام وظیفه میکرد در این مورد چنین مینویسد . . .

" . . . تقسیم وجوه موقوفه " اود " و اختیار آن که با من بود مانند اهرمی مرا قادر میساخت آنچه را که میخواستم در بین النهرین (عراق) و ایران انجام داده مشکلات را حل و فصل نمایم . . . "

با توجه به اینکه نایب السلطنه هندوستان اختیار ارسال وجوه مربوط به موقوفه را داشته چه بسا در تقسیم وجوه حاصله بین افراد مورد نظر مداخله میکرده است

زمانی وجوه مورد بحث بپسین علما و زمانی دگر بین طلاب و آخوند ها تقسیم میشده و گاهی نیز نظرها به فقرا و درویش و اهل تصوف معطوف میگردد است . گفته شده مهاجرت خانواده "سید هندی" و اقامت آنان در نواحی مرکزی ایران بدون ارتباط به "موقوفه" اود" نبوده است .

پدر بزرگ آیت الله روح الله الموسوی الخمینی "سید هندی" نام داشت و در اصل اهل کشمیر بود . سلیمانان کشمیر حافظ موسوی محمدابن عبد اله پیامبر اسلام هستند که آنرا در محفظه‌ای بلورین جای داده اند تا از گزند حوادث مصون بمانند .

روح الله خمینی در تاریخ بیستم فروردین ماه ۱۲۷۹ شمسی برابر با اول جمادی الاول ۱۳۱۷ هجری قمری مطابق با نهم ماه آوریل ۱۹۰۰ میلادی در شهر خمین متولد شد .

پدر خمینی "ملا مصطفی" نام داشت که به "سید کشمیری" نیز معروف بود . در اواخر سلطنت محمد علی شاه قاجار بنا به دستور بهرام خسان (جسد حسین بهرامی) توسط شخصی بنام "جعفر قلسی" به قتل رسید . بهرام خان یکی از عمال حشمت الدوله (امیر حشمت از شاهزادگان قاجار و نوه عباس میرزا ولیعهد) بود . بنا به دستور عین الدوله صدر اعظم وقت ایران جعفر قلسی دستگیر و به دار مجازات آویخته شد . مادر خمینی طفل خردسال خود روح الله را به تهران برد تا شاهد مجازات جعفر قلسی قاتل پدر خود باشد . (اخیرا بعضی از روزنامه ها نوشتند که پدر خمینی را رضا شاه پهلوی به قتل رسانید در حالیکه این مطلب عاری از حقیقت است

و همانطور که ذکر شد پدر خمینی در زمان محمد علی شاه قاجار به قتل رسید (داستان ورود و اقامت ملا مصطفی پسر خمینی به خمین نا معلوم است اما مسلم است که فرزندان او جملگی در خمین تولد یافته اند .

ملا مصطفی دارای شش فرزند شد . سه پسر و سه دختر . فرزندان ناکور ملا مصطفی به ترتیب سن عبارتند از آقا مرتضی - نورالدین - روح الله . پس از تأسیس اداره آمار و ثبت احوال در زمان رضا شاه پهلوی آقا مرتضی نام فامیل پسنیده را برای خود انتخاب کرد . نورالدین نام فامیل خود را " هندی " برگزید و روح الله " الموسوی الخفینی " را انتخاب کرد .

فرزندان ملا مصطفی کشمیری جنگلی مورد احترام جامعه آنروز بودند . مرتضی پسنیده هنوز حیات دارد . وی سالها در خمین دفتر خانه اسناد رسمی دایر کرده بود و از دوستان و نزدیکان سید محمد افتخار (برادر صدر - الاشراف - محسن صدر) به شمار میرفت . وی رئیس دادگستری خمین بود و بنا به تمایل صدر الاشراف با خانواده خمینی آمیزش داشت . روابط صدر الاشراف با ملا مصطفی کشمیری (پدر خمینی ها) بسیار دوستانه و بر اساس احترام فوق العاده نسبت به آنان اتکا داشت .

آقا نورالدین هندی دومین برادر خمینی با کمک صدر الاشراف و راهنمایی وی به دریافت پروانه و کالت نائل آمد و سالها در خمین دفتر مسر و کالت داشت . . . مردی پاک و منزه و گوشه گیر بود . هرگز به لباس روحانیت شیعه ملبس نگردید و نسبت به برادر بزرگ خود مرتضی پسنیده احترام

خاص قائل بود اما با برادر کوچک خود " روح الله " میانه ای نداشت و با او معاشرت نبود . نورالدین سخاوتمند و روشنفکر و متجدد و ولز تظاهر و عوام فریبی گریزان بود .

روح الله خمینی در سن هفت یا هشت سالگی برای تحصیل به تنها مدرسه موجود در خمین که بنام " مدرسه محلات " معروف بود وارد شد و تحت نظر میرزا حسین مجد مکتب دار مدرسه به تحصیل پرداخت . پس از سه سال وی را به خمین بردند و در آنجا تا سن شانزده سالگی به تحصیل علوم دینی اشتغال داشت . سپس به اراک رفت و در حجره ای در مدرسه " آقا ضیا " (هنوز مفتوح است) منزل کرد و به فرا گرفتن صرف و نحو و زبان عربی پرداخت .

خمینی در سال ۱۳۴۶ هجری قمری در سن بیست و نه سالگی به قم رفت و در محضر درس دانشمند بزرگ عالم تشیع " شیخ عبد الکریم حائری " مرجع تقلید شیعیان جهان که از مردان نادر زمان بود حضور یافت . (۱)

۱- آقا شیخ عبد الکریم حائری از شاگردان میرزا محمد تقی شیرازی (یزدی) بود که از گر بلا به قم نقل مکان کرد و حوزه علمیه قم را تشکیل داد . مردی دانشمند و پاکدامن و خوشنام بود . هشتاد و شش سال عمر کرد و در مسجد " بالا سر " در قم مدفون است .

از دیگر شاگردان شیخ عبد الکریم حائری میتوان آیت الله العظمی حاج سید احمد خونساری و سید محمد تقی خونساری و روح الله کمالوند خرم آبادی و محمد باقر کمره ای را نام برد . محمد باقر کمره ای میتوانست رهبری چون مهاتما گاندی باشد اما " خل وضع " بود . پیش از یکصد جلد کتاب و رساله یانوش و یا ترجمه کرد . یکی از آثار او کتاب " دو نگاهار " است که به شاهدخت اشرف پهلوی اهدا کرد . سازمان " کیوتران صلح " وابسته به حزب تودمرا نیز وی تشکیل داد .

یکی دیگر از علمای عالم تشیع " سید ابوالحسن قزوینی " بود . خمینی وی را به استادی پذیرفت و نسبت به او احترام خاص قائل بود . قزوینی در ستاره شناسی و علم نجوم نیز دست داشت و از یاران سید جلال الدین تهرانی بود . گفته شده قزوینی شاگردان خود را " الناس " و سایرین را " نمناس " لقب داده بود . خمینی در محضر درس قزوینی با مکتب " ابن صلاح شهر ورزی " آشنائی حاصل کرد و به آن مکتب گروید . " ابن صلاح " معتقد بود که علوم و فرهنگ و ادراک و مقولات محکوم و معتقدان به اصول فوق را کافر و مبدورانم محسوب میباشند .

خمینی مدت دوازده سال در حوزه علمیه قسم در حجره ای مقیم بود و از محضر " حاج شیخ عبد الکریم حائری " استفاده نمود و سرانجام در سن سی و پنج سالگی به درجه اجتهاد نائل آمد و به تدریس مشغول شد .

پس از درگذشت " حاج شیخ عبد الکریم حائری " دو نفر از مجتهدین تشیع برای رهبری حوزه علمیه به قم رفتند . اولی بنام " آیت الله حجت مدرسه " حجت را در قم تاسیس کرد که هنوز در خیابان بهسار آن شهر داکتر است . . . و دومی آیت الله صدر اصفهانی (پسر آقا موسی صدر امام شیعیان لبنان که بطور مرموزی مفقود الاثر شده است) . هر دو نفر آقایان به تدریس مشغول و امور حوزه علمی قم را تحت نظر گرفتند .

در آن تاریخ آیت الله بروجردی مرجع تقلید شیعیان در عراق اقامت داشت . در حیوود؛ جنگ بین الملل دوم یکی از ماموران اطلاعاتی انگلیس بنام " فیلیچر " که بطور غیر مستقیم از شرکت نفت ایران و انگلیس مزایائی دریافت می داشت و مقیم کرمانشاه بود به بعضی از دوستان ایرانی خود اظهار داشته بود که " چه خوب

است آیت الله بروجردی از عراقی به ایران نقل مکان کرده در قم اقامت نمایند . " چندی بعد آیت الله حاج آقا حسین بروجردی به قصد زیارت مشهد به تهران وارد شد لیکن به علت کسالت در بیمارستان فیروز آبادی بستری گردید . . . در دیداری که محمد رضا شاه پهلوی در بیمارستان از آیت الله بعمل آورد به ایشان پیشنهاد نمود که به ایران نقل مکان کرده در قم اقامت کنند .

در آن هنگام خمینی در مدرسه " فیضیه " از مدرسین زمینی بود . مدرسین زمینی از قبیل " آقا شیخ عبد الکریم حائری " - " آیت الله بروجردی " - حاج سید محمد رضا گلپایگانی " و " آقا شیخ مهدی آشتیانی چند درجه از مدرسین زمینی والا تر هستند .

از سال ۱۳۴۶ شمسی به بعد آیت الله خمینی در مدرسه " فیضیه " قسم به تدریس علوم فلسفی و منظومه و اخلاق اشتغال داشت . از جمله شاگردان خمینی می توان آقایان مطهری - مفتاح - موسوی اردبیلی - شیخ فضل الله محلاتی - شیخ حسینعلی منتظری - و خاشنه ای را نام برد .

خمینی مدت یازده سال در مدرسه " فیضیه " قسم تدریس کرد . آقای منیرالدین نوبخت که از دوران کودکی با خمینی آشنا بوده در مورد " آیت الله " چنین اظهار نظر می کند . . .

" . . . روح اله خمینی از دوران کودکی آدمی عبوس و کم جوش و خودخواه و بسیار حسود را بود . . . عنان نفس خویش را بخوبی حفظ می کرد و اعصاب خویش را کاملاً در کنترل داشت . . . خونسرد و آرام بود . زیاد مطالعه می کرد . فاقد عطوفت و مهربانی بود . خود را بر نواز دیگران می دانست و برای خود

-۲۰-

"رابرت گراهام" در کتاب معروف خود "ایلویژن اف پاور" خلاصه ای از زندگی خمینی را چنین نقل میکند...

رسالت قائل بود.

"مادر خمینی دختر امام میرزا احمد از رهبران مذهبی بود. پدر خمینی ملا مصطفی موسوی بود که وی رأیت الله خطاب میکردند. خمینی در نهمم ماه آوریل سال ۱۹۰۰ میلادی برابر با اول جمادی الاول ۱۳۱۷ هجری قمری متولد شده است. خمینی پانزده سال پیشنداشت که مادرش را از دست داد. تحصیلات مقدماتی را زیر نظر برادر بزرگ خویش که پسادیه نام داشت فرا گرفت و سپس برای ادامه تحصیلات به اراک و قم و اصفهان رفت. در سن ۲۷ بطور دائم در قم اقامت گیرد و در آنجا به تدریس فلسفه پرداخت و مقارن این ایام علیه حکومت رضا شاه (پهلوی) که نسبت به تقلیل نفوذ روحانیون اقدام کرده بود قلم نمود. خمینی در سن چهل و یکسال رساله ای تحت عنوان "کشف الاسرار" انتشار داد که ضمن آن از حکومت رضا شاه انتقاد نمود و طالب پایان نفوذ دول خارجی در ایران گردید. وی در سال ۱۳۳۳ شمسی با شاه و مصدق مخالفت ورزید و از حزب توده انتقاد کرد. همچنین پایان نفوذ آمریکا را در ایران خواستار شد.

در سال ۱۳۴۰ شمسی پس از درگذشت آیت الله بروجردی مرجع تقلید شیعیان خمینی برای احراز این مقام قلم علم کرد.

در سال ۱۳۴۱ شمسی مدت کوتاهی به علت مخالفت با آزادی زنان یازداشت و در سال ۱۳۴۲ شمسی مجدداً به علت مخالفت با اصلاحات ارضی و انتشار اعلامیه علیه حکومت مدتی دستگیر شد. پنج ماه بعد دوباره به همین علت دستگیر شد و در نتیجه در سوا سر ایران تظاهرات برپا گردید. دوماه

-۲۳-

سرفران در "نجف" در گذشت.

در آذرماه سال ۱۳۵۷ شمسی دانشجویان دانشگاه بازگشت وی را خواستار شدند و در دی ماه همین سال به علت انتشار مقاله ای در اطلاعات طرفداران خمینی تظاهراتی برپا کردند. در مرداد ماه مجدداً بازگشت وی را خواستار شدند. در مهرماه خمینی به پاریس وارد شد تا مبارزه خود را برای ریشه کن کردن شاه شروع کند.

در آذرماه ۱۳۵۷ شمسی توده های عظیم تظاهرکنندگان در تهران طرحی مرکب از هفده ماده را تصویب و خمینی را به عنوان رهبر ملت ایران و انقلاب انتخاب کردند.

در روز دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ شمسی خمینی به تهران وارد و مورد استقبال قرار گرفت... (۱)

یکی از علل تصدیع خمینی و اخراج وی از ایران مخالفت او با مصونیت اتباع آمریکادر ایران بود. دولت هویدا در تاریخ سوم مرداد ماه ۱۳۴۳ شمسی بوجوب ماده واحده ای که به مجلس شورای ملی تقدیم نمود و به تصویب رسید مزایای خاصی که با مصونیت سیاسی اتباع خارجی مشابهت داشت قائل شد. متن ماده واحده فوق الذکر بقرار ذیل به تصویب مجلس سنا نیز رسید...

"به دولت اجازه داده میشود که رئیس و اعضای هیئت های مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران که به موجب موافقتنامه های مربوطه در استخدام دولت شاهنشاهی میباشد از مصونیت ها و معافیت هایی که شامل کارمندان

۱- ایلویژن اف پاور، رابرت گراهام، ص ۲۵۸-۲۵۹، سین هارتین برس، نیویورک ۱۹۷۹ م

من هرگز نشنیدم خمینی با صدای بلند صحبت کند و هرگز ندیدم تحت تاثیر احساسات خویش قرار گیرد.

در صرف ماکولات و مشروبات خمینی پیوسته جانب اصالت را رعایت می کرد. هنگام صرف غذا با آرامی سه سفره کوچک که در مقابل او گسترده بود نظری دوخت و تا پایان کلمه ای بوزبان جاری نمی ساخت. هنگام مکالمه قبلاً و کاملاً فکرمی کرد و سپس سخن می گفت. غالباً از محاوره خودداری می کرد و اهل بحث و مجادله لفظی نبود.

خمینی با بشول ثقفی دختر شیخ محمد ثقفی که از علمای تشیع بود ازدواج کرد. حاصل این ازدواج دو فرزند ذکور بود. اولی مصطفی نام داشت که در اثر مرض سرفران درگذشت و دومی احمد نام دارد که اکنون در تهران بسر می برد.

میگویند هنگامی که "خمینی" از مرگ فرزندش مصطفی مطلع شد کوچکترین عکس العملی از خود نشان نداد و تنها سخن او این بود...

"خسده او نبود او را به ما داد... و خداوند او را از ما گرفت."

-۲۲-

بعد آزاد شد مشروط بر اینکه در سیاست مداخله نکند اما پس از دو ماه انتخابات را تحریم کرد و دوباره بازداشت شد.

در خردادماه ۱۳۴۳ شمسی خمینی تعهد سیرد که در سیاست مداخله نکند. در نتیجه آزاد شد اما شش ماه بعد به علت مخالفت با مصونیت اتباع آمریکایی مبنی بر اعطای مصونیت سیاسی (در زمان حکومت امیرعباس هویدا) به افراد ارتش آمریکا (در ایران) و همچنین مخالفت با دویمت میلیون دلار وام از آمریکا دوباره بازداشت و این بار به ترکیه تبعید شد لیکن دانشجویان ترک نسبت به اقامت وی در ترکیه اعتراض کرده اخراج او را خواهان شدند. دولت ترکیه خمینی را در مرز عراق (در آن زمان عراقی با شاه ایران مخالفت میورزید) به مأموران عراقی تحویل داد.

دولت عراق خمینی را به شهر نجف اعزام داشت و وی را تشویق نمود با تیمور بختیار اولین رئیس ساواک ایران (که در بغداد به حال تبعید بسر میبرد) علیه شاه همکاری نماید. خمینی مدت شش سال به انتشار اعلامیه از زادبوم بغداد و سخنرانی و مخالفت با شاه اشتغال داشت. نوارهای صدای وی بطور محرمانه در سراسر ایران پخش شد. به تشریفات جشن های دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی ایران به شدت حمله کرد. دانشجویان دانشگاه ها و تجار بازار طبق دستور وی (برای اعتراض به جشن ها) در روز اعتصاب غذا کرده بازار را بستند.

در فروردین ماه ۱۳۵۴ شمسی حزب رستاخیز را تحریم نمود. سال بعد دولت ایران (که با دولت عراق صلح کرده بود) اجازه داد زوار ایرانی به عتبات بروند. تعداد بسیاری از زوار ایرانی به دیدار خمینی رفتند. در خرداد ماه ۱۳۵۶ شمسی خمینی حمله به شاه را تشدید نمود و در همین سال فرزند ارشد او مصطفی به مرض

اداری و قنسی موضوع در بند (و) ماده اول قرارداد ویسن که در ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ مطابق با ۲۹ فروردین ۱۳۴۰ به اعضا رسید بر- خوردار نماید. * (۱)

باید متذکر شد که ماده واحده فوق در زمان نخست‌وزیری حسنعلی منصور به مجلسین تقدیم شده بود و شاید تسرور منصور نیز به این امر ارتباط داشت.

پس از تصویب ماده واحده مصونیت مستشاران آمریکائی در ایران در آبانماه ۱۳۴۳ شمسی خمینی سخنانشی در مدرسه فیضیه قسم در مخالفت با این قانون ایراد و ضمن آن چنین اشاره نمود . . .

* . . . من تاثرات خودم را نمیتوانم انکار کنم . . . قلب من در فشار است

این چند روز که مسائل ایران را شنیدم خوابم کم شده است . . .

ناراحت هستم . . . قلمم در فشار است . . . روز شماری میکنم که چه وقت

مرگ پیش‌آید . . . در عزای ما در جشن های چهارم آبان جغرافیائی

کردند و دستجمعی رقصیدند - مارا فروختند - قانونی به مجلس بردند که

در آن اول مارا ملحق کردند به پیمان ویسن و ثانیاً الحاق کردند به پیمان

وین مستشاران نظامی که تماماً مستشاران آمریکائی است با خانواده نان

با کارمندان اداری شان و در سنا هم با یک قیام و قعود به آنها بستگی

دادند . . . اینها در هر جنبائی که در ایران بکنند با این قرار داد

کاپیتالیستون مصون هستند . اگر یک خادم آمریکائی و اگر یک آشپز

آمریکائی مرجع تقلید شما را وسط بازار تسرور کند - زیر یا منکوب کند

پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد . دادگاه های ایران حق ندارند

محاكمه كنند - بازپرسی كنند - باید بروند آمریکا آنجا ارباب ها تكلیف ترا معلوم كنند . دولت این لایحه را به مجلس برده و در سنا هم با یک قیام مطلب را تمام کردند . دولت با تمام وقاحت از این قرارداد سنگین طرفداری کرده و ملت ایران را از سنگ های آمریکائی بیست تر کردند - اگر چنانکه کسی سکه آمریکائی را زیر بگیرد بازخواست میکنند بزرگترین مقام را اگر زیر ماشین بگیرند کسی حق بازخواست ندارد . . . چرا ؟ برای اینکه میخواستند از آمریکا وام بگیرند و آمریکا گفت باید این کار بشود . مردم ایران به چنین مجلسی رای نداده - اینها نمایندگان ما نیستند .

ای علمای ایران - ای مراجع اسلام - ای تهران - ای شیراز - ای نجف -

ای قم - ای مشهد . . . من با این قرارداد ای که با آمریکا بسته اند اعلام

خطر میکنم . . . آخر این یک بدبختی است که یک آشپز آمریکائی از یک

ارتشبد ایران بالا تراست . . . خدایا اینها را که به قرآن خیانت

میکند تا بسود کن . . . (۱)

سخنرانی خمینی تظاهرات مردم تهران و بعضی از شهرستانهای ایران را در پی داشت که با سرعت توسط دولت متوقف گردید . محمد رضا شاه پهلوی در این مورد چنین مینویسد . . .

* در سال ۱۹۶۳ (میلادی) تظاهرات تهران توسط مودی ناشناس بنام

روح الله خمینی که ادعا میکرد رهبر مذهبی است پشتیبانی میشد اما مسلم

۱- خلاصه از سخنرانی خمینی . مدرسه فیضیه قم . آبانماه ۱۳۴۳ شمسی

اتهام شرکت در جنایات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ محاکمه میشود به دفاع

از خود پرداخت . . . اعلام کرد که :

کلانتران من در ماجرای ۱۵ خرداد دخالت نداشتند و سپس گفت که

۱۵ خرداد بما تحمیل شد .

روز ۱۵ خرداد به کلانتری ما حمله شد . . . روز حادثه دکتر باهری

وزیر دادگستری در اطاق من نشسته بود و گفت که نمیتواند به دادگستری

برود . جهانگیر تغضلی وزیر اطلاعات نیز در اطاق من بود . در آن

هنگام علم نخست‌وزیر و اویسی در شهربانی بودند و واحد های

ارتش هم در شهر مستقر شده بودند . من در آن زمان نمی دانستم که

آنها مثل دزد میروند و آیت الله خمینی را می ربایند . . . من نقشی

نداشتم . . . مملکت دست شاه بود و شاه هم خود کسامه .

من فکر میکردم وقتی انقلاب اسلامی پیروز شود دنبال من می آیند و

مرا به عنوان رئیس شهربانی انتخاب می کنند . . .

زمانی که آیت الله خمینی را ربوندند من نمی دانستم ایشان را به کجا

بسرده اند . اما چند روز بعد از ۱۵ خرداد به من گفتند که ایشان

در منزلی واقع در دودیه اقامت دارند . من آدرس آنها را گرفتم و

نزد ایشان رفتم . . . وقتی نزد آقای خمینی رفتم آیت الله معالسی

را نیز کنار ایشان دیدم . . . بلافاصله کلام را برداشتم و دست

آقا را بوسیدم و عرض کردم : آمده ام خدمت شما بگویم که از حالا

تا هر وقت زنده هستم در خدمت شما هستم . . . ایشان با خشنوئی

مرا تحویل گرفتند و حتی یک جای هم به من ندادند . (۱)

بسود که وی با عمل خارجی زد و بند کرده بود . . . (۱)

* تصادفاً سردی که از شورش حمایت میکرد ملائی بود بنام روح الله خمینی که

با تمام برنامه های برادرم در جهت تسریر کردن ایران و بخصوص تسرور

اصلاحات ارضی و آزادی زنان مخالفت میکرد . . .

هنگامیکه وی گرفتار شد آیت الله شریعتمداری که اکنون با خمینی مخالف

است (میانجیگری کرد و بوسیله ژنرال حسن پاکروان (رئیس وقت ساواک)

تقاضا کرد که لقب آیت الله به خمینی داده شود تا از مجازات های سختی که

قانون در قبال افراد خائن در نظر گرفته مصون و محفوظ بماند . در مقابل

از خمینی خواسته شد کشور را ترک گوید (هنگامی که در سال ۱۹۷۹ خمینی

به قدرت رسید دین خود را به نجات دهنده خویش ژنرال پاکروان ادا نمود

پاکروان را اعدام کرد و بدین ترتیب به راحتی شخصی را که میدانست

خمینی شخصاً با ساواک ارتباط داشته برای همیشه از صحنه خارج نمود) (۲)

روزنامه اطلاعات دستگیری و تبعید خمینی را تحت عنوان * امام را چگونه در

۱۵ خرداد ربوندند * چنین شرح می دهد :

* . . . دومین جلسه دادگاه انقلاب اسلامی تهران ساعت ۱۱ پیروز در

محصل زندان اویسن تشکیل گردید .

در این جلسه سرتیب بازنشسته عبد الله وشیق رئیس پلیس تهران که به

۱- محمد رضا پهلوی . پاسخ به تاریخ . ص ۱۰۴ . اشتاین اند دی . سال ۱۹۸۰ م

۲- اشرف پهلوی . جبهه هائی در آینه . ص ۱۶۷ . پیرنتیس هال . نیوجرسی . ۱۹۸۰ م

Mail Diary

The Ayatollah is an Englishman!



Khomeini: A William?



Chisham: Khomeini's

IN an effort to discredit the Ayatollah Khomeini, a story has been put about in Tehran and London that he is the son of an Englishman who 'went native' at the turn of the century.

Khomeini already admits to having an Indian mother. The combination would mean that he had no Iranian blood at all, except by adoption.

Tehran royalists are circulating a document which purports to show that Khomeini, 70, is the son of Hall Williamson—a famous figure in the Persian Gulf area who died in 1937.

Son William Richard Williamson in Bristol 103 years ago, he became a Muslim, marrying at least seven times and fathering 13 children.

Williamson was an influential figure in Middle Eastern oil politics between the wars. In 1929 he obtained sole exploration rights for BP in

Abu Dhabi. Contracts were finalised by senior BP executive Col. Archie Chisham, a married former Editor of the Financial Times.

'I knew him: well—we worked together', said Col. Chisham, 70, from his home in County Cork. He eventually went native—but whether he is Khomeini's father I could not say.

Farhad Atabari, 40, an Old Baharian whose father General Amir Hussein Atabari is currently in jail in Iran, would not let us discount the story.

'I recall that his Khomeini-like home life is a legend in Iran among those who wish to denigrate Khomeini. But I believe the enlightened have put this sort of story to matter.'

Another Iranian recalled Atabari, also 40, has no doubt about it. 'I want to know what he's doing at all in Iran, with an English father and an Indian mother. I know people who knew his father well—and they are frightened to come forward for fear of being assassinated.'

ترجمه در صفحه بعد ...

روزنامه کیهان شرح زندگی خمینی را تحت عنوان "بیوگرافی آیت الله خمینی -

رهبری که قاطعانه در برابر ظلم ایستاد" منتشر کرده و نوشت ...

"آیت الله فوج الله خمینی پینوای انقلاب ایران به سال ۱۳۲۹ هجری شمسی

(۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری) در خانواده ای متوسط و روحانی

در شهر خمین به دنیا آمد . پدرش آیت الله سید مصطفی موسوی ۹ ماه

پس از تولد وی کشته شد . روایت است که پدر روح الله را پدر شاه کشته

است . روح الله که کوچکترین فرزند خانواده بسود در چنین اوضاع و شرایطی

بزرگ میشود .

روح الله پس از پایان تحصیلات ابتدائی در خمین در سن شانزده سالگی برای

ادامه تحصیلات دینی به اراک که در آن زمان از حوزه های بزرگ دینی بود رفت .

پس از آنکه در قم توسط آیت الله حائری حوزه علمی تأسیس شد آیت الله خمینی

به آن شهر رفت و در حضر استاد حائری و آیت الله شاه آبادی به آموختن رشته

های مختلف امور دینی پرداخت تا سرانجام در سی سالگی به درجه اجتهاد

ناقص رسید . پس از فوت آیت الله حائری در دوران حیات آیت الله العظمی

بروجردی جلسات در فلسفه آیت الله خمینی از پر جمعیت ترین جلسات درس

حوزه های قم گردید . پس از درگذشت آیت الله بروجرودی رساله ای دینی

از طرف آیت الله خمینی بچاپ رسید و وی رهبری جمع کثیری از مردم را عهده

دار شد ...

در سال ۱۳۱۲ شمسی پدر محمد رضا پهلوی حق نظارت بر قوانین را که

در قانون اساسی همان سال برای روحانیون پیشبینی شده بود نادیده گرفت

برنامه کشف حجاب را اجرا کرد . در سال ۱۹۴۱ (میلادی) محمد رضا

... توفیق مجتهد آیت الله خمینی در قم باعث قیام در بیشتر

نقاط مملکت گردید و عکس خمینی به عنوان علامت اعتراض به قدرت غیر-

قانونی (شاه) بطور گسترده ای به معرض نمایش گذارده شده

بسیار ... (۱)

... در مراسم مذهبی آن سال جنبش خمینی به "قیام" مبدل شد .

عکس خمینی در بازار و مساجد علم شد ... در اوایل سال ۱۹۶۳ برای

اولین بار خمینی به وسیله پلیس دستگیر اما سو نفاهم رفع و آزاد شد .

دو بار دیگر یکبار در اکتبر ۱۹۶۳ و یکبار در مه ۱۹۶۴ بازداشت شد تا

بالاخره در اکتبر ۱۹۶۴ شاه او را تبعید کرد ... (۲)

... در آن هنگام خمینی به عنوان معلم معمولی در مدرسه اموری

(مدرسه فاضیه قم) به تدریس مشغول بود ... در مطالب منتشره در

(روزنامه) نیویورک تایمز - نقش خمینی در قم تحت عنوان دانشمندی

مطلع در قوانین مذهبی (اسلام) وانمود میگردد ... در اینجا است

که خمینی بطور مضحکی به صورت یک ملای متعصب به ایجاد شبکه مذهبی

پرداخت ... (۳)

روزنامه "دیپلی میل" چاپ لندن ضمن انتشار مقاله مختصری به نقل از

گروهی از ایرانیان طرفدار رژیم سابق ایران که خمینی را انگلیسی میدانند نوشته

۱- ایران قرن بیستم . حسین امیر صادقی و آر - دیپلومی - فرییر . لندن ۱۹۷۷ ص ۲۱۵

۲- کروگان به خمینی . رابرت درایفوس . پنجاهمین فرانکلین جدید . نیویورک ۱۹۸۰ ص ۸۹

۳- کروگان به خمینی . رابرت درایفوس . پنجاهمین فرانکلین جدید . نیویورک ۱۹۸۰ ص ۸۴

ترجمه از: "روزنامه دیپلی میل" لندن - شماره مورخ ۹ دسامبر ۱۹۸۰

"خمینی یک انگلیسی است"

"برای بی اعتبار کردن آیت الله خمینی حکایتی در تهران و لندن شایع

شده مبنی بر اینکه آیت الله فرزند یک نفر انگلیسی است که در اوایل قرن

موظن خود را تغییر داده است .

خمینی اقرار کرده که مادرش " هندی " بوده و بدین ترتیب اختلاط هندی

و انگلیسی چنین معنا می دهد که خون ایرانی غیر از جنبه " پسر خواندگی "

در خمینی وجود ندارد .

ایرانیان وفادار به رژیم گذشته مدرکی را توزیع کرده اند که نشان می دهد

خمینی ۷۹ ساله فرزند حاجی ویلیامسون که در منطقه خلیج (فارس) فردی

معروف بوده و در سال ۱۹۳۷ فوت شده می باشد .

" ویلیام - ریچارد - ویلیامسون ۱۰۸ سال قبل در " بریستول " متولد شد .

وی به دین اسلام گروید و لااقل هفت بار ازدواج کرد و دارای سیزده

فرزند شد .

" ویلیامسون " در سیاست منطقه خاور میانه صاحب نفوذ بود و در سال ۱۹۳۴

امتیاز نفت " ابوظبی " را انحصاراً برای شرکت " بی . سی . پی " (بریتیش -

پترولیم) به دست آورد . مراحل نهائی قرارداد بوسیله سرهنگ " آرجی -

کیشولم " یکی از صاحبمنصبان بی . پی . و نویسنده سابق " تایمز مالی " که

عینک " پمسی " به چشم میزد انجام گردید . سرهنگ " کیشولم " گفت که :

من حاجی را بخوبی میشناختم . او برای من کار میکرد . آداب و رسوم محلی

را رعایت میکرد و کاملاً بومی شده بود اما واقعاً تمیذ ام او پدر خمینی است یا خیر؟

پهلوی حاشین پدر شد و الحاق ایران را به تمدن غرب اعلام کرد و پس از آن در سال ۱۹۶۳ (میلادی) به مستشاران نظامی آمریکا مصونیت سیاسی اعطا کرد. آیت الله خمینی به مرور زمان آشنایی نا پذیر ترین منتقد دولت وقت میند. در آن سال طرفدارانش را برای مبارزات علیه شاه به خیابانها فرستاد که در جریان آن تقریباً ۱۵ هزار نفر (بنظر میسرود رقم افراق آمیز باشد) کشته شدند. دولت او را به عنوان محرک بازداشت کرد و از آنجا که خطر خمینی روز بروز محسوس تر میشد شاه در ماه نوامبر ۱۹۶۴ (میلادی) ۱۳ آبانماه ۱۳۴۳ او را از طریق ترکیه به تبعید فرستاد. روح الله دوسال (۲) در ترکیه بود و بعد از آن به نجف اشرف رفت و در آنجا ماند.

در این مدت وی از طریق صدور اعلامیه ها و سخنرانی ها شی که روی نوار ضبط میشد روحانیون و مخالفین رژیم را بسیج کرد و در نتیجه روز بروز میان مردم محبوب تر شد.

جرقه اصلی را خود دولت با چاپ مقاله ای در ژانویه ۱۹۷۸ (میلادی) در روزنامه اطلاعات روشن کرد که در آن داریوش همایون به مقام آیت الله خمینی جسارت هائی روا داشته بود و او را سر سیرده انگلیسها معرفی کرده بود. آیت الله خمینی پس از ۱۵ سال که در نجف بود به دلیل اعتراضات دولت عراق در مورد فعالیت های علیه رژیم در تاریخ ۱۲ مهرماه ۱۳۵۷ (شمسی) نجف را به قصد کویت ترک کرد ولی دولت کویت اجازه ورود به وی را نداد. آیت الله خمینی مدت کوتاهی در صفوان یکی از نقاط مرزی کویت و عراق متوقف شد و سپس برای اقامت موقتی عازم بصره شد. آیت الله خمینی در ۱۴ مهر ماه

۱۳۵۷ (شمسی) از بصره وارد پاریس شدند. دولت فرانسه که برای مدت سه ماه به وی ویزای اقامت داده بود برای بار دوم ویزای وی را تمدید نکرد. آیت الله خمینی در مدت اقامتش در نوفل لوشاتو در حومه شهر پاریس همچنان مردم را به تظاهرات و اعتصابات و ادامه مبارزات تشویق میکرد... (۱)

محمد رضا شاه پهلوی در مورد اخراج خمینی از عراق چنین مینویسد...

"... در پنجم اکتبر دولت عراق خمینی را تبعید کرد و او به فرانسه پرواز و در دهگده نوفل لوشاتو اقامت گزید... آیا باید از حرکت او جلوگیری میکردم و دولت عراق را مجبور میساختم وی را در بازداشت نگاه دارد؟ پاسخ به این پرسش بسی مشکل است. درست است که دولت فرانسه از من خواست که چنانچه با تغییر محل خمینی مخالف هستم آن دولت را مطلع کنم و من مخالفتی نکردم چرا که اعتقاد داشتم خمینی میتوانست به همان اندازه که در صورت اقامت در هامبورگ و یا بروخ زیان وارد میساخت از پاریس نیز زیان وارد سازد و من هرگز قدرت اینرا نداشتم که تمام دنیا را علیه پیرومرد دیوانه وضعیفی بسیج کنم. حتی اندیشه انتخاب چنین تصمیمی قبلاً غریب طوفان انگیز اجتماع خبری جهان را درگو شم ظنین انداز کرده بود... (۲)"

در اینکه بقول روزنامه اطلاعات جرقه اصلی را خود دولت روشن کرد بحثی نیست اما پس از سقوط شاه روزنامه اطلاعات طی شرح مختصری ما وقع را منتشر و این

- ۱- روزنامه کیهان، ۲۴ اسفند ۱۳۵۷ شمسی، تهران.
- ۲- محمد رضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، انتشارات ندی، از ص ۱۶ تا ۲۳، سال ۱۹۸۰.

۱- اقدام نامرست و کودگانه و تحمیلی آمیز را چنین نقل می کند...

"... جعفریان گفت (که) نویسنده مقاله علیه امام خمینی پرویز نیکخواه بود. مقاله به دستور شاه و با تایید او به وسیله هویدا به روزنامه ها داده شد..."

محمود جعفریان معاون سابق رادیو تلویزیون ایران که هم اکنون در زندان قصر بازداشت است و محاکمه وی در دادگاه انقلابی ایران ادامه دارد... در شب در گفتگویی با خبرنگاران اسرار تازه ای از مسائل مطبوعاتی و سانسور را در رژیم گذشته فاش ساخت.

جعفریان در مقابل این پرسش که چه کسی مقانه علیه امام خمینی را با نام مستعار احمد رشیدی مطلق نوشت و روزنامه اطلاعات را مجبور به چاپ آن کرد پاسخ داد:

من به هیچ وجه از جریان آن نامه اطلاعی نداشتم ولی وقتی مقاله را در روزنامه خواندم کجنگاو شدم بینم چه کس نویسنده است زیرا می دانستم احمد رشیدی مطلق فقط یک نام مستعار می تواند باشد. دست به تحقیق زدم. تحقیقات نشان داد که نویسنده مقاله پرویز نیکخواه مدیر گروه تحقیق و دفتر مرکزی اخبار رادیو تلویزیون است. نیکخواه به دستور شاه مقاله را نوشت و در اختیار هویدا که وزیر دربار بود قرار داد.

هویدا نیز نامه را با مارک سر کاغذ دربار پس از تایید "شاه" به یکی از خبرنگاران روزنامه اطلاعات سپرد. البته روزنامه اطلاعات برای اینکه مقاله را چاپ نکند مقاومت زیادی از خود نشان داد اما هویدا و مأموران سانسور عقبت روزنامه را به چاپ مقاله مجبور کردند... (۱)

"... وقتی (شاه) گزارش مربوطه نوارها (نوارهای خمینی) را بطور قاجاق (وارد ایران شده بود) دریافت داشت نسبت به شناسلات جاسوسی (ساواک) غضبناک شد. برای جریان تلاشی بی صبری نشان داد... دستور داد مقاله ای که زبان بسیار آیت الله وارد می ساخت منتشر سازند."

مقاله به قلم ناشناس وی را (خمینی را) مسرود تهمت قرار داد که او (خمینی) دارای تمایلات همجنس بازی است. در مورد تولد او (مسرود خمینی) در خارج مطالب مفصلی منتشر و تصریح شده بود که مادر خمینی رقاصه ای حرفه ای بود و غیره...

وزیر اطلاعات (داریوش همایون) یکی از روزنامه های روزانه تهران را وادار ساخت مقاله را منتشر کند... جرقه ای بود نزدیک بشکته ای بارت... (۱)

"... داریوش همایون در مورد مقاله ای که علیه امام خمینی در دیماه گذشته (دیماه ۱۳۵۶ شمسی) با نام شخصی به نام رشیدی در روزنامه اطلاعات بچاپ رسیده و به او نسبت میدهند گفت... چند روز پیش از چاپ مقاله به من تلفن شد که مقاله ای است و مقرر شده است که حتماً در یکی از روزنامه ها بچاپ برسد. در کنگره حزب رستاخیز شخصی پاکت محتوی مقاله را به من داد و من نیز به علت زیادی کار و امکان کم کردن مقاله آنرا بدون اینکه از محتوی داخل آن خبر داشته باشم به خبرنگار اطلاعات دادم تا چاپ کنند. (۲)"

- ۱- سقوط شاه، فریدون هویدا، خلاصه در ریدرز دیجست، ص ۳۷ ژوئن ۱۹۸۰
- ۲- کیهان هوائی، مصاحبه در زندان جمشید، ص ۲۷ دیماه ۱۳۵۷، ص ۱۲

احمد احرار ضمن مقاله ای که در مجله «کاو» آهنگر منتشر شده در مورد مقاله علیه خمینی چنین می نویسد . . .

« . . . عصر روز چهارشنبه چهارم دیماه ۱۳۵۶ در دفتر مدیر اطلاعات جلسه داشتیم . اواخر جلسه آقای احمد شهیدی (سردبیر اطلاعات در آن زمان) به من گفت مطلبی هست که بطور خصوصی باید در باره آن صحبت کنیم . . . وقتی جلسه تمام شد در دفتر منتظر تو خواهم بود . جلسه تمام شد و من به دفتر کار آقای شهیدی رفتم . شهیدی با یکی از کارکنان خارجی ژورنال دو تهران صحبت می کرد . همین که نشستم ایشان مطلب تایپ شده ای را به من داد تا بخوانم و اضاها نظر کنم .

با آنکه امضای احمد رشیدی مطلق با قلم خودکار بالای نامه نوشته شده بود من با همان نگاه اول حدس زدم مطلب از کجا آمده است . چون مطلبی که ساواک به صورت مقاله تهیه می کرد و برای روزنامه ها میفرستاد شکل مشخصی داشت و هر روزنامه نگار کارگشته ای از نوع کاغذ و سبک نوشته و طرز ماشین شدن مطلب به آسانی می توانست ما را نامرئی آن را تشخیص دهد .

صفحه اول مقاله را خواندم . . . چیزی از نوع خزئیلات کلیشه ای بود که آنوقت ها همه به خواندن و شنیدن نشریات داشتیم : انقلاب شاه و ملت اتحاد نامقدس سرخ و سیاه . . . چهارچوب . . . فراگیر . . . ضوابط و غیره و غیره . . .

من آدمی کم حوصله ام . بی آنکه دنباله مطلب را بخوانم آن را روی میز آقای شهیدی گذاشتم و گفتم : این مهملات که نازکی ندارد .

شهیدی گفت بقیه اش را هم بخوان . . . صفحه سوم به نیمه رسیده بود که

ناگهان چرتم پاره شد . دیدم از آن به بعد نویسنده به اصطلاح اهل منبر کریز به صحرای کربلا زده و با سخیف ترین کلمات و رکیک ترین عبارات آیت الله عظمی خمینی را مورد اهانت قرار داده است .

چه طور بگویم . . . واقعا پشتم لرزید . از یازدهم خرداد ۱۳۵۶ که امام خمینی بازداشت شدند به اشاره دستگاه حکومت گاه و بیگاه مطالبی علیه ایشان منتشر میشد لکن جنان لحن و حنان کلماتی بگلی بی سابقه بود . به شهیدی گفتم : اینها دیوانه شده اند . . . مگر ممکن است چنین مطلبی را چاپ کرد ؟ گفت دوروز است این را فرستاده اند و اصرار دارند که فوراً چاپ شود . البته من موافقت نکرده ام ولی چون فشار زیادی می آورند باید عقلمان را روی هم بگذاریم و راه فراری پیدا کنیم . . .

گفتم : این قبیل مطالب معمولاً از مغز او نیفریم پوش های کله پوک (ارتشی ها) تراوش می کند و الهی هرکس یک جو عقل در سر داشته باشد به آسانی میفهمد این کار دیوانگی است . . . عقیده من آنست که شما یا وزیر اطلاعات صحبت کنید و متوجه اش سازید که این حماقت چه عواقبی در بر دارد . هرچه باشند همایون روزنامه نگار بوده است و این جور چیزها را تشخیص می دهد . . .

شهیدی گفت : خدا پدیرت را بیمارزد . . . این مطلب را از دفتر همایون فرستاده اند . با اینهمه چه شهیدی و چه من نمی توانستیم تصور کنیم داریوش همایون در تهیه جنان مطلبی نقش داشته و عالماً عامداً خواستار انتشار آن بوده باشد . شبیه را بر آن گرفتیم که مطلب را «ساواک» تهیه کرده و توسط همایون برای «اطلاعات» فرستاده است . همایون هم با دقت نکرده و یا نخواست است روی حرفی ساواک حرف بزند . بدینسان امیدوار بودیم پس از اینکه آقای شهیدی با همایون حرف زد و

او را متوجه حساسیت موضوع کرد روی خود تریه عنوان وزیر اطلاعات اقدامی صورت دهد و روزنامه را هم از محذور برهاند .

صبح روز بعد - پنجشنبه - من در خانه بودم و قرار دیداری داشتیم با یک دوست قدیمی که سابقه آشنائی ما به سالهای ۲۹ و ۳۰ و جریان مبارزات ملی شدن نفت بر میگشت . . . من که فکر همچنان متوجه مقاله

کذابی بود آنروز به همین بهانه برای دوستانم راجع به مشکلات روزنامه نگاران حرف میزدیم که با چه مشکلاتی درگیراند و دست آخر هم کارشان را نه دولت می پسندند نه مردم . در همین حال تلفن زنگ زد

گوشی را برداشتم . . . از آنطرف خط صدای گرفته و بغض آنود احمد شهیدی را شنیدم که معلوم شد از نصیحت و اندرز و خیر اندیشی در

مکالمه تلفنی با داریوش همایون چیزی جز نیش غولی و زخم زبان و سر- کوفت و ناروا عاید ساخته است . جناب وزارت ماب لحناتی در کمال خونسردی به استدلال آقای شهیدی گوش سپرده و سپس سیند آسا

از جا پریده و کف به دهان آورده و غریبه بود که : آقای شهیدی . . . این مرتبه را از شما نشنیده می گیرم ولی نشنوم که دیگر از این حرفها برزید . . . من میدانم شما از چه وقت طرفدار خمینی شده اید . . . فقط میدانم این نامه مخصوصاً باید در اطلاعات چاپ شود و اگر بقول شما

اطلاعات هم از بین رفت بسرو . . . به جهنم که از بین رفت .

من میدانستم شهیدی در آن لحظات چه حالتی دارد و به چه فکر میکند . یقین داشتم قیافه داریوش همایون را از آن زمان که به عنوان عضو سادای در قسمت فنی اطلاعات استخدام شد به خاطر می آورم . . . و بعد که در بحبوحه مبارزات اعراب و اسرائیل - هنگامی که اسرائیلی ها در

در مطبوعات بدنیال دوستان وفادار می گشتند مترجم سرویس خارجه شد . . . و بعد که او را به اسرائیل و سپر به آمریکا دعوت کردند . . . و بعد که پا در رکاب ترقی نهاد . . . دوست و محرم هویدا شد و داماد خانواده زاهدی . . . و . . .

در هر حال شهیدی در حالیکه از مکالمه با داریوش همایون سخت پشیمان بود همچنان تلاش خود را برای یافتن راه فرار ادامه میداد . با هم مشورت کردیم و بنظرمان رسید که شاید از طریق نخست وزیر کاری بتوان کرد .

این بار نوبت فرهاد سعودی مدیر اطلاعات بود که حوالی ظهر پنجشنبه با دکتر آموزگار (جانشین آموزگار نخست وزیر) تماس گرفت و عنوان مطلب کرد . . . آموزگار پاسخ داد که از جریان اطلاعی ندارد . . . با وزیر اطلاعات صحبت میکنم و نتیجه را به شما خواهیم گفت .

پانزده دقیقه بعد از دفتر نخست وزیر به اطلاعات تلفن شد و اطلاع دادند که طبق نظر آقای وزیر اطلاعات عمل کنید . بلافاصله وزارت اطلاعات نیز دستور ثانوی جناب وزیر را ابلاغ کرد که : فرمودند روز شنبه حتماً باید آن مقاله را در اطلاعات ببینم و الا روز یکشنبه روزنامه ای بدین اسم وجود خارجی نخواهد داشت . . .

راه دیگری جز تسلیم باقی نمانده بود . . .

روز شنبه روزنامه اطلاعات همراه با مقاله ای به امضای احمد رشیدی مطلق انتشار یافت . هرچند هیات تحریریه به عنوان آخرین تلاش مقاله را در ستون نامه های خوانندگان و لابلای مطالب رسیده جای داده بود تا کمتر جلب نظر کند . مع هذا ساعتی پس از انتشار روزنامه طوفان پیا شد .

از روزی که مقاله کدائی انتشار یافت برای بسیاری از مردم این دو سؤال مطرح بوده است . . .

۱ - مقاله در کجا و چگونه تهیه شد؟

۲ - هدف از انتشار مقاله چه بود؟

احمد رشیدی مطلق مطلقا نامی معمول و ساختگی بود. متن مقاله را دو تن از نویسندگان که یکی از آنها که گاه برای شاه نطق مینوشت با همکاری یکی از مشاوران نزدیک هویدا در محل وزارت دربار تهیه کردند. این متن بلافاصله توسط هویدا بنظر شاه رسید.

راجع به این مقاله قبلا در یک جلسه محرمانه تصمیم گرفته شده بود . . .

هنگامی که از نجف اشرف گزارش رسید حضرت آیت الله خمینی سلطنت را غیر قانونی و شاه را مخلوع اعلام کرده و تصمیم دارند هرگونه همکاری از جمله دادن مالیات را به حکومت تحریم کنند. شاه با مشاوران امنیتی خود جلسه ای تشکیل داد و موضوع را در میان نهاد. او بشدت خشمگین بود و تأکید داشت که یک بار و برای همیشه به هر قیمتی که تمام شود باید پرونده خمینی و طرفداران او را بست.

در مواردی از این قبیل شاه فورعلا خاصی داشت . . . مشاوران شاه بارها از زبان او شنیده بودند که: ما هسی را باید با ایجاد موج های مصنوعی به سطح آب کشانید و آنوقت همه را یکجا به تسور انداخت. این بار شاه تصمیم داشت همان تاکتیک را بکار برد. مقاله کدائی وسیله مناسبی برای متشنج ساختن محیط و تحریک خشم مردم تشخیص داده شد و رهروان آن را شاه به هویدا دیکته کرد تا بر اساس آن مقاله

تنظیم شود. پس فرض این که انتشار نامه معمول اقدامی ناشیانه بود و دستگاه به عواقب آن توجه نداشت صحیح نیست. همایون درست میگفت که: ما میدانیم چه میکنیم . . .

یک روز پیر از جاب مقاله و آغاز برآشفنگی ها در ایوشن همایون به کسی گفته بود این همان چیزی است که ما میخواستیم . . . وقتی دو تا سر بهم بخورند سری که محکمتر است فقط اندکی درد خواهد گرفت ولی آن یکی متلاشی میشود . . . تا چند هفته دیگر کسی اسم خمینی را نخواهد شنید.

اما آموزگار همانطور که خودش گفته بود تا وقتی مدیر اطلاعات با او تماس گرفت از قضیه خبر نداشت. بطور کلی شاه برای آموزگار ششم و فرست سیاسی قائل نبود. شاه جمشید آموزگار را به چشم یک تکنوکرات و یک مدیر اجرایی منظم و دقیق و پرکار مینگریست. به همین جهت وقتی تغییر کابینه ضرورت پیدا کرد شاه تصمیم گرفت پست وزارت دربار را به هویدا بدهد و امور سیاسی و اجتماعی را در دستگاه دربار متمرکز سازد تا این امور همچنان تحت نظر هویدا حل و فصل شود.

این مقاله بشرحی که اشاره رفت آماده شد و هویدا آنرا بنظر شاه رسانید. با وجود آنکه در یادداشت توضیح شده بود راجع به آیت الله خمینی چه مسائلی باید ذکر شود نویسندگان مقاله حدود ادب را تا اندازه ای نگاه داشته و به اشاره و کنایه اکتفا کرده بودند. لکن وقتی مقاله بنظر شاه رسید او متغیر شد و به هویدا گفت: این که همه اثر تعارف است . . . مگر قرار نبود فلان و فلان و فلان مورد به تفصیل گفته شود؟ تا چار مقاله بار دیگر در اختیار نویسندگان قرار گرفت تا نکات مورد نظر یعنی همان اهانت های صریح را در آن بگنجانند. متن تهیه شده را بار

دوم شاه تصویب کرد و این همان بود که با اعضای احمد رشیدی مطلق چاپ شد.

شاه میخواست با آن مقاله پرونده خمینی را ببندد . . . اما با همین مقاله پرونده خودش را بست . . .

جو تیره شود مرد را روزگار همه آن کندکش نیاید بکار (۱)